اتحاد ملي، انسجام اسلامي و مهدويّت

دكتر بهروز لك: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحيم. در رابطه با «مهدويت؛ اتحاد ملي و انسجام اسلامي» كه مقام معظم رهبري، سال 86 را به عنوان سال «اتحاد ملي و انسجام اسلامي» ناميده‌اند، مجموعه مباحثي مطرح شده است. كاري كه ما مي‌خواهيم انجام دهيم اين است كه چگونه مي‌توانيم ظرفيت‌‌هايي را در بحث مهدويت براي اتحاد ملي و انسجام اسلامي، شناسايي و براي جامعه تجويز و عرضه كنيم. حضرت، جامع الكلمه علي التقوي است، كه همه را بر كلمه واحد، جمع خواهد كرد. و در قرآن از حضرت عيسي عليه السلام به عنوان كلمة الله ياد شده است. در جاي ديگر، تعالوا الي كلمة سوا ءٍ بيننا و بينكم، از «كلمه سواء» استفاده كرده است. در جايي از كلمة الله سخن گفته شده است. «كلمة الله هي العليا» اين نشان مي‌دهد كه هم اعتقاد مي‌تواند مبناي وحدت و هم‌گرايي ‌باشد و هم شخص. عيسي كلمة الله است و طبعاً پيامبر اعظم هم نقش بالاتر از كلمة الله بودن حضرت عيسي عليه السلام دارند. آن‌چه براي ما مهم است، اين است كه حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف محور و مبنايي هستند كه كل جهان اسلام را مي‌تواند دور خود جمع بكند. «مَن مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهليه»؛ يعني شناخت شخص امام در شرايط كنوني، مرز اسلام و جاهليت است. ما كه دنبال انسجام اسلامي هستيم، طبعاً‌ بايد يك مبنا و معياري را شناسايي بكنيم. خود وجود مبارك حضرت بايد محل جمع ما باشد؛ چه شيعه و چه سني از گرايش‌ها و رويكرد‌ها و فرق مختلف. طبعاً‌ علاوه بر شخص حضرت، آرمان شهر مهدوي هم مي‌تواند الگوي ما باشد و همگي ما با ارجاع به آن آرمان شهر، مي‌توانيم زندگي خودمان را سامان بدهيم. پس گروه مرجع ما در اين‌جا آرمان شهر مهدوي است كه با ارجاع به آن خودمان را شناسايي مي‌كنيم و در نتيجه، رفتار و زندگي‌مان را براساس آن سامان مي‌دهيم. چنين ظرفيت‌هاي گسترده‌اي در بحث‌هاي مهدويت وجود دارد و ما بايد تلاش ‌كنيم كه در امر اتحاد ملي و انسجام اسلامي با چنين رويكردي، مهدويت را در صحنه زندگي بياوريم، طبعاً خيلي ظرفيت بالايي است. مهدويت، نوعي زيستن و زندگي كردن است، نه صرف اعتقاد قلبي صرف، بلكه اعتقادي است كه پشت سر خود، نوعي از زندگي را فراهم مي‌كند و اين نوع زندگي، طبعاً در يكپارچگي امت (هذه امتكم امة واحدة و انا ربكم فاعبدون) تجلي پيدا خواهد كرد. براي اولين بحث، فكر مي‌كنم كه اصلاً از مبناي ديني، يعني خود نگرش اسلامي‌مان به اتحاد ملي و انسجام اسلامي آغاز كنيم تا مقدمه‌اي باشد تا عرصه‌‌هاي ارتباط مهدويت را با اتحاد ملي و انسجام اسلامي بررسي بكنيم. هر كدام از دوستان كه آمادگي دارند بحث را شروع بكنند.

دكتر لك‌زايي: بسم الله الرحمن الرحيم. خدا را شكر مي‌كنيم كه توفيق داد تا درباره يكي از مسائل بسيار مهم كه به دليل اهميتش، از سوي مقام معظم رهبري، سال 86 به اين نام ناميده شده، صحبت بكنيم. اگر بخواهيم از منظر قرآن براي اتحاد ملي و انسجام اسلامي، بحث را باز بكنيم، شايد مباحثي كه در سوره اعراف آمده، يك مبناي بسيار جامع و محكمي باشد. در سوره اعراف كه از سوره‌‌هاي مكي قرآن هم است فراز‌هاي مختلفي وجود دارد. در آغاز، ماجراي آفرينش انسان را مي‌گويد و بعد مواجهه‌اي كه ابليس و انسان دارند، به ماجراي هبوط انسان اشاره مي‌كند‌، سپس وارد بحث ارسال رسل مي‌شود. بسياري از انبيايي كه نامشان در قرآن آمده است، مي‌بينيم كه به پيام‌شان در اين سوره اشاره شده است. از حضرت نوح، شروع كرده است، بعد مي‌آيد حضرت هود،‌ صالح تا به حضرت شعيب و حضرت موسي و تا به پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله مي‌رسد. اينها را در اين سوره مورد توجه قرار داده است. پيامي كه اين انبيا دارند پيامي مشترك است. جالب اين است كه حتي در بعضي از موارد، تعبير هم يكسان است. مي‌گويد: هر پيامبري كه آمد به قوم خودش گفت (يا قوم اعبدوالله مالكم من إِلهٍ غيره) خدا را عبادت كنيد؛ جز او براي شما خدايي نيست. همه اين پيامبران، دشمناني داشتند؛ مي‌گويد يك بخشي از قوم اين پيامبر عليه او برخاستند. عده‌‌اي در مقابل او برخاستند و شروع به نسبت‌هاي ناروا دادن به آن پيامبر كردند، در بعضي از تعابير، بحث سفاهت را مطرح مي‌كند، در بعضي از موارد بحث ضلالت را مطرح مي‌كند تا به ماجراي موسي و فرعون كه مي‌رسد اين بحث خيلي مفصل‌تر و جامع‌تر مطرح مي‌شود كه موسي چه كار كرد، از آن طرف، فرعون چه كار كرد كه به يك مبارزه و رويارويي بسيار مفصل و طولاني مي‌رسد و بعد به بحث پيامبر اسلام و كساني كه رودرروي آن حضرت قرار گرفتند، مي‌رسد. وقتي ما اين سوره طولاني و مفصل را نگاه مي‌كنيم كه يك دور براي ما تاريخ برخي از انبيا را مرور مي‌كند، مي‌بينيم آن چيزي كه همه اين انبيا را به هم پيوند مي‌دهد، آن پيام مشترك است: «يا قوم اعبدوالله». بنابراين اگر بخواهيم به يك مبناي ديني براي اتحاد ملي و انسجام اسلامي اشاره بكنيم، با توجه به اين سند محكمي كه داريم، مي‌توانيم بحث جمع شدن بر محور توحيد، رهبري الهي و مقابله با طاغوت و اجتناب از طاغوت را مطرح كنيم. يعني قرار است امت اسلامي دور هم جمع بشوند، به انسجام برسند؛ براي اين‌كه بتوانند در برابر طاغوت بايستند.

در بخش دوم سؤال حضرت عالي چيزي است كه همين مطلبي را كه گفتم شايد بازتر مي‌كند و تفصيل مي‌دهد. اين‌كه در جهان كنوني چه چيزي باعث شده كه ما چنين شعاري را مطرح بكنيم. ببينيد يكي از مسائلي كه در دهه‌‌هاي اخير، شاهد رشد آن بوديم و به ويژه بعد از انقلاب اسلامي، شتاب خوبي هم گرفته، بحث بيداري اسلامي است. اين بيداري اسلامي را اگر به صورت كلان در نظر بگيريم؛ يعني ما 50 سال قبل ببينيم جهان اسلام در چه وضعيتي بوده، و امروز در چه وضعيتي است؟ مي‌بينيم بسياري از حرف‌ها، افكار و انديشه ‌هايي را كه در 30 سال پيش، 40 سال پيش، حتي 100 سال پيش؛ فقط در ميان عده قليلي از نخبگان و رهبران جهان اسلام مطرح بوده است (مثل اين‌كه مثلاً‌ استبداد، امر مذمومي است، لذا با نظام‌‌هاي استبدادي و ضد ديني بايد مبارزه شود، استعمار، امر مذمومي است، سلطه، امر مذمومي است براي مبارزه با اينها بايد به آموز‌ه‌هاي اسلامي برگرديم. دين از سياست جدا نيست و از اين تعابير) امروز مي‌بينيم دغدغه ذهني اكثريت مردم مسلمان شده است؛ امروز مي‌بينيم بحمدالله، بيداري اسلامي، بسيار گسترده شده است؛ به موازات اين تقويت بيداري اسلامي، فعاليت دشمنان اسلام هم زياد شده است؛ يعني اگر روزي از راه دور و با اشاره با جنبش‌ها و جريانات اسلامي برخورد مي‌كردند، امروز مي‌بينيم كه خودشان حضور مستقيم پيدا كردند و به هر نحوي هم كه شده مي‌خواهند جلوي پيشرفت اين بيداري اسلامي را بگيرند. از جمله يكي از مهم‌ترين جلوه‌‌هاي دشمني اين دشمن، بحث تفرقه است. اين تفرقه هم در محور‌هاي مختلف، خودش را نشان داده است. تفرقه بين شيعه و سني يك محور آن است. كساني اين را حتي در تأليفاتشان به صراحت بيان كردند. مثلاً‌ آقاي فرانسوا توال در كتاب ژئوپلوتيك شيعه مي‌گويد: من توجه ناظران و خبرگان و سياست مداران غربي را جلب مي‌كنم به اين نكته كه ما شاهد پيشرفت يك اسلامي هستيم كه اين مدعي حكومت بر همه جهان است و اين همان چيزي است كه ما مي‌خواهيم و لذا بايد همان گونه كه در برابر كمونيسم ايستاديم (تشبيه ايشان است) در برابر اين اسلام هم بايستيم. اين اسلامي كه از ايران الگو گرفته و همان شعار‌هاي ايران را مي‌دهد و در سراسر جهان اسلام منتشر شده است. پيشنهاد او اين است، كه بهترين كار براي جلوگيري از اين خطر اين است كه ما بياييم و سوابق تاريخي نزاع بين شيعه و سني را يادآور بشويم: به شيعيان بگوييم عامل ركود تاريخي شما اهل سنت هستند و به اهل سنت بگوييم كه عامل مشكلات شما شيعيان هستند، اين همان چيزي است كه ما الان مي‌بينيم برخي از افراد جاهل و يا غافل و يا كساني كه آگاه هم هستند، اما وابسته به بيگانگان هستند در برخي از كشور‌هاي اسلامي دست به اقدامات تفرقه افكنانه مي‌زنند. گاهي وقت‌ها بخشي از پيكره جامعه اسلامي را به چوب تكفير مي‌رانند. حتي اينها از تفرقه مذهبي فراتر رفتند؛ تفرقه قومي، ما شاهد اين هستيم كه در بعضي از كشور‌ها مثلاً‌ در كشور عراق نه تنها از نزاع بين شيعه و سني، خشنود مي‌شوند كه شعله ور بشود، بلكه جا‌هايي كه اين نزاع پا نمي‌گيرد عراقي را عليه عراقي تحريك مي‌كنند. در جاي ديگري مي‌بينيم لبناني را عليه لبناني تحريك مي‌كنند. در جاي ديگري پاكستاني را عليه پاكستاني؛ يعني هر بهانه‌اي كه اينها پيدا بكنند براي ايجاد تفرقه، مي‌بينيم كه كوتاهي نمي‌كنند.

بنابراين به لحاظ مباني ديني بايد بگوييم آموز‌ه‌هاي مشترك انبياي الهي مبناي اين اتحاد است ـ چه اتحاد ملي و چه انسجام اسلامي ـ و حتي مي‌تواند همين بحث، مبناي گفت و گوي بين الاديان هم باشد و به لحاظ وضعيت فعلي ما در جهان معاصر هم، بحث بيداري اسلامي در صورتي مي‌تواند در تقابل با طاغوت، سربلند بيرون بيايد كه حول محور ارزش‌هاي اسلامي ـ كه البته يكي از آنها، ارزش مشترك منجي موعود و مهدويت است ـ دور هم جمع بشويم. به هرحال اين انسجام اسلامي، تنها و بلكه مهم‌ترين و تنها مسير پيروزي بر اين دشمن مشترك است.

حجت الاسلام والمسلمين كلباسي: بسم الله الرحمن الرحيم. اگر ما سيري در آيات قرآن داشته باشيم و هم‌چنين در سيره اهل بيت عليهم السلام؛ به خوبي اين معنا را، در مي‌يابيم كه موضوع اتحاد از چه جايگاه محكمي برخوردار است و معنايي نيست كه ابهامي در آن باشد. بلكه بايستي گفت: از اصول محكم و لايتغير و اساسي است. علاوه بر اين‌كه بحث توحيد، (ـ منهاي بحث اعتقادي آن ـ)، فرايندش يا برايندش همين است (أ أرباب متفرقون خيرام الله الواحد القهار) آيا رب‌هاي متفرق بهتر است يا خداوند يگانه غالب؛ ده‌ها آيه قرآن بر اين مسئله به شكل‌‌هاي مختلف تأكيد دارد. (‌ان اقيموا الدين و لاتتفرقوا) و (لاتكونوا من الذين تفرقوا) اين تفرق در دين را مطرح مي‌كند كه نوعي خاص از تفرق است، چون ما يك تفرقي داريم با آنهايي كه خارج از دين هستند؛ مثل اهل كتاب يا كفار؛ كه درباره آن هم قرآن ديدگاهي را ارائه مي‌كند، يك تفرقي نيز كه در داخل دين است كه آسيب آن بسيار جدي است. خداوند، هدف بعثت انبيا را اصولاً رفع اختلاف مي‌داند. (كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين). در آيه ديگر، قرينه‌اي ذكر مي‌كند كه، اينها اختلاف كردند و انبيا آمدند تا اين اختلاف را رفع كنند، لذا اين اصل غير قابل ترديد و چشم پوشي است. قرآن حتي درباره اهل كتاب مي‌گويد (تعالوا الي كلمة سواء بيننا و بينكم) بياييد بر محور توحيد كنار هم بنشينيم و با هم باشيم. در سنت نيز، سيره پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله را داريم كه آن حضرت، جامعه متشتت و متفرق را تبديل به يك جامعه واحد كرد (كنتم اعداءً فالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخواناً)؛ شما دشمنان يك‌ديگر بوديد، پس دلهاي شما را يك‌رنگ و نزديك گردانيد و شما به سبب نعمت پروردگارتان با يكديگر برادر شديد». اهل بيت عليهم السلام هم دنبال همين آرمان بودند. چشم پوشي اميرالمؤمنين از خلافت ظاهري و اين‌كه در برنامه اهل بيت عليهم السلام و ائمه معصومين عليهم‌السلام مشاهده نمي‌كنيم كه براي تجزيه (تجزيه جامعه اسلامي) اقدام كرده باشند. حال آن‌كه مي‌شود گفت: گرو‌ه‌هاي ديگري كه راهشان را از ائمه عليهم السلام جدا كردند اين راه را پيمودند، مثلاً فاطميون كه اسماعيلي بودند، يا موحدين كه در آندلس و در شمال آفريقا، كه خود را از فرزندان امام حسن مجتبي عليه السلام مي‌دانستند؛ اينها تحت عنوان شيعه و حتي تحت عنوان مهدويت و عناوين ديگر، حكومتي مستقل ايجاد كردند. ولي ائمه معصومين هيچ وقت اين‌ حكومت‌ها و حتي نهضت‌‌هايي كه مي‌خواستند اقدام مسلحانه بكنند را تأييد نكردند. ممكن است مواردي را تكذيب نكرده باشند، ولي تأييد هم نكردند. دليلش هم روشن است؛ به نظر مي‌رسد بر طبق معيارها و اصولي كه در دست داشتند، تفرق جامعه را بسيار زيان بارتر از وضعيت موجود آن زمان مي‌ديدند. مثلاً اميرالمؤمنين علي عليه السلام در عين آن كه انحراف را در مديريت جامعه مشاهده مي‌كردند، ولي راه سكوت را برگزيدند و اقدام عملي براي تحقق بخشيدن به آنچه كه مي‌دانستند نكردند؛ چرا كه اين كار موجب تفرق جامعه مي‌شد، چنانكه خود حضرت به اين آيه استشهاد كردند كه (اني خشيت ان تقول فرقت بين بني اسرائيل و لم ترقب قولي). اين مطلبي روشن است‌؛ اما به نظر مي‌رسد كه متأسفانه عالمان ديني اين موضوع را به عنوان يك ركن و به عنوان يك اصل اساسي كه قرآن آن را مي‌طلبد، به عنوان يك اهمي كه در مقابل بسياري از مهم‌هاي ديگر قد علم مي‌كند نمي‌شناسند. اصول زيادي در مباني فقهي مطرح است كه در استنباط احكام شرعي حضور دارد و مهم است، ولي از اصل مهم حفظ وحدت بر يكپارچگي جامعه اسلامي اثري نيست؛ البته اين از اصول مسلم فقه است كه عندالتزاحم اهم مقدم بر مهم است، اما در مصاديقش هيچ گاه بحث نشده كه مثلاً‌ جايگاه وحدت چيست؟ اين اصل اساسي در مجموعه تعاليم چه نقشي را ايفا مي‌كند؟ دشمن هميشه از همان نقاط آسيب پذيري استفاده مي‌كند. از اين‌ رو علي رغم اين‌كه مبناي وحدت، يك مبناي غير قابل خدشه است كه قرآن به آن دعوت مي‌كند و مي‌گويد كه اصلاً تفرقه در دين مطرود است، (و لقد وصينا الذين اوتو الكتاب من قبلكم)؛ ما امت‌هاي پيش از شما را سفارش كرديم». به چه چيز؟! (اقيموا الدين ولاتتفرقوا فيه)؛ «دين را به پا داريد و در آن تفرق نكنيد». گويي تفرق در دين، اقامه دين را مختل مي‌كند، از اين جهت «و لا تفرقوا» را عطف بر «اقيموا الدين» كرده است. به نظر مي‌رسد كه اين اصل از نظر فكري در جايگاه خودش در جوامع ديني قرار ندارد و به راحتي برخي از متعصبين جاهل در فرقه‌‌هاي مختلف به اين سمت كشيده مي‌شوند كه با ترويج رفتارهايي و تفكري، حتي گاه كساني كه طرف‌دار وحدت هستند را تكفير مي‌كنند. اگر سيري در تاريخ نهضت احياي تفكر ديني در سده‌هاي اخير مثل نهضت سيد جمال، حضرت امام1 و متفكران و انديشمندان ديگر مثل اقبال بكنيم، مي‌بينيم كه اينها جهتي دارند، ولي در نقطه مقابل، عده‌اي اصلاً تاب تحمل هيچ عقيده و آرماني را در كنار خود ندارند؛ (حتي در داخل دين.) نتيجه اين مي‌شود كه ـ به خصوص در جوامعي كه جهل، دامنه‌دار است؛ مثل جامعه عراق كه در اثر تسلط حزب بعث و فشار‌ها، مردم را مسخ كرده اند و اصلاً در هويت خودشان نيستند ـ مي‌بينيم به راحتي شكل مي‌گيرند و به راحتي آدم مي‌كشند و بساطي برپا مي‌كنند؛ لذا مي‌شود گفت: از نظر مبنا اصل وحدت هيچ حرفي ندارد؛ به قدري اين مبنا روشن است كه اگر كسي اندك آشنايي با قرآن داشته باشد به اين نتيجه مي‌رسد كه مطلوب قرآن كدام است؟ در سيره پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و در سيره اهل بيت عليهم السلام هم مي‌بينيد. ولي مشكل در اين وسط ـ به نظر حقير ـ اين است كه اين اصل در جايگاه خودش نيست و بايد ديد كه كجاي كار معيوب است و آن نقيصه‌اي را كه وجود دارد، چگونه مي‌شود مرتفع كرد. اين از نظر آن بحث مبنايي.

لك‌زايي: چون فرمودند اين بحث، مبنايي است، قسمت دومش اين بود كه ضرورت و جايگاه جهان كنوني چيست ؟

كلباسي: بله، در واقع اين ضرورت تبيين نشده ؛ مثلاً نماز، ضروري دين است، لذاكسي نماز را انكار نمي‌كند؛ چون اين‌قدر وجوب آن آشكار است و جايگاه آن تبيين شده كه اگر كسي حرفي عليه نماز بزند، مي‌گويند: نماز ضروري دين است، حال با وجود آن كه موضوع وحدت نيز ضروري است، اگر خيلي به آن بها بدهند مي‌گويند: يك چيز مصلحتي است، يك چيز گذراست و هيچ اصالتي برايش قائل نيستند؛ يعني وحدت را واقعاً‌ به معناي يك چيز سياسي، يا يك چيزي كه واقعيت ندارد و فقط ‌بايد صورتش را حفظ كرد در نظر مي‌گيرند، ما با همين انديشه‌ مواجه هستيم و طبيعي است وقتي اين انديشه حضور فعال دارد به هيچ وجه آن آرمان محقق نمي‌شود. اول بايد اين آرمان در افكار و انديشه‌‌ها مستقر بشود تا بعد بتواند به روز عمل بكند. حالا اصلاً در اين جايگاه نيست؛ در مورد اهداف هم خيلي سخنراني مي‌شود، اما آن تبيين اصولي، و اين كه اين اصل همان است كه قرآن همان گونه كه روي نماز تكيه كرده است، روي بحث وحدت و ممنوعيت تفرق نيز تكيه كرده، البته نه از نظر تعداد و آمار؛ بلكه از نظر مهم بودن بحث، ولي با وجود اين اهتمام به عنوان يك چيزمصلحتي نگاه جدي به موضوع وحدت وجود ندارد. طبيعي است كه اين مانع مهمي است؛ يعني علي رغم اين‌كه مبنا بسيار مستحكم است، اما تبيين لازم و توسعه بينش در اين زمينه صورت نگرفته است. يكي از محاسني كه بحث مهدويت دارد اين است كه بسياري از اين خلأ‌ها را پوشش مي‌دهد، چون مسئله مهدويت تقريباً‌ مورد اجماع جهان اسلام است. البته آن هم اگر به يك كيفيت خاصي مطرح شود ممكن است موجب تفرق بشود، ولي مي‌توان در مطرح كردنش به شكلي مطرح كرد كه موجب وحدت باشد. مثلاً به دوستان‌مان كه براي تبليغ در مناطقي كه اهل سنت هستند مي‌روند، ‌گفتيم امامت را براي آنها از آخر بگويند نه از اول؛ اينها عمل كردند، خيلي هم موفق بودند و گفتند: ما از آن طرف كه شروع مي‌كنيم خيلي راحت به جلو مي‌رويم. از اين طرف سخت است از آن طرف به جلو مي‌رويم؛ با توجه به جايگاهي كه موضوع مهدويت دارد در اين مسئله ـ وحدت و انسجام عالم اسلام ـ بسيار مي‌تواند كار ساز باشد.

حاج آقاي قرائتي مي‌گفتند: با يكي از روحانيون اهل سنت گفت‌و‌گو مي‌كرديم. به ايشان گفتم: بياييد با هم جمع شويم و يك مهدي انتخاب كنيم تا قيام كند و بساط ظلم را بر چيند و حكومت الهي را در جهان حاكم سازد!؟ آن روحاني گفت: مهدي كه دست ما نيست. اين را خدا بايد برگزيند و ظاهر سازد. به او گفتم چگونه از آغاز كار (خلافت خلفا) را با رأي اهل حل و عقد روا مي‌دانيد و مي‌گوييد نيازي به آن نيست، در مورد آخر مي‌گوييد نصب لازم است.

بهروزلك: نكاتي كه فرموديد بسيار مهم و حائز اهميت بود. ما در نگاه اسلامي، قرآن كريم و هستي شناسي‌مان نگاه توحيدي داريم و نگاه توحيدي كاملاً‌ غالب است. اقتضاي اصل توحيد اين است كه در جهان، هر چيزي منشأ واحد و ربوبيت واحدي دارد. اينها همه، ابعاد مختلفي از توحيد هستند كه ما در بحث‌هاي هستي شناسي و الهيات بالمعني الاعم بحث مي‌كنيم. در قرآن كريم بر اين نكته كاملاً تأكيد شده است (لوكان فيهما الهة الا الله لفسدتا) دنيا تاب تحمل تكثر را ندارد و اين دنيا دنياي واحدي است و هر جا كه ما بر اساس اين هستي شناسي، مي‌بينيم كه قرآن كريم و اهل بيت عصمت و طهارت بر وحدت تأكيد مي‌كنند، هميشه كانون وحدت، خداست. يكي از جا‌هايي كه در قرآن بر وحدت تأكيد كرده است، دعوت به كلمه سواء است. (تعالو الي كلمة سواء بيننا و بينكم الانعبدالاالله)؛ يعني پرستش ذات مقدس خداوند متعال، معيار وحدت است يا در سوره حجرات، بحث تشعب را مطرح مي‌كند (يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر و انثي و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم عندالله اتقاكم)؛ يعني اين تشعب را كه مطرح مي‌كند به توحيد برمي‌گرداند، گرامي‌ترين افراد با تقواترين آنها نزد خداست. يا حتي جالب است جايي كه امر به وحدت مي‌كند (و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لاتفرقوا) باز كانون، ذات مقدس خداوند و تمسك به حبل اوست. يا آن‌جا كه مي‌خواهد وحدت يافتگي كامل را بيان كند و در چند جاي قرآن اين را تأكيد دارد كه (هذه امتكم امة واحدة و انا ربكم فاعبدون) باز معيار وحدت، همين ذات مقدس خداوند است. پس اگر كلمة‌الله و اين توحيد اين قدر بنيادي و اساسي است؛ پس انسجام ما، جمع شدن ما و همه اينها بايد براساس همين توحيد و ذات الهي باشد. توحيد، تنها در آسمانها و هستي شناسي و اينها نيست، بلكه توحيد در زندگي هم است و لذا وقتي كه دعوت به انسجام و به دين واحد مي‌كنيم خداوند اصلاً تشتت و تكثر اديان را نمي‌پذيرد. (ان الدين عندالله الاسلام و من يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه) دين در نزد خدا همان اسلام و تسليم شدن است. پس ما مي‌بينيم كه اگر تكثر‌ها به ذات مقدس الهي برمي‌گردد، طبعاً از نگاه ما هم مبناي هرگونه اتحاد و انسجام بايد ذات مقدس خداوند متعال باشد. حتي جايي كه پيامبران و ائمه را مي‌خواهد معرفي بكند (و جلعناهم ائمة يهدون بامرنا) چنين تعبيري مي‌كند؛ يعني ائمه هم كه باشند كاركرد امام (حالا در معناي عام قرآني خودش) اين است كه در واقع به سمت خداوند راهنمايي و هدايت مي‌كنند.

نتيجه اين مي‌شود كه ما هر وقت صحبت مي‌كنيم از اسلام، اين اسلام همان معناي تسليم شدن است كه مقصد نهايي همين ذوب شدن، تسليم شدن، تابع شدن، اعتصام به ذات مقدس خداوند است و از اين جا نتيجه‌اي حاصل مي‌شود كه اين تشتت ‌‌هايي كه وجود دارد عارضي‌اند. همان طور كه در سوره حجرات به اين تشتت‌ها اشاره مي‌كند و متاسفانه در زمانه ما هم وجود دارد، مليت و ملي گرايي است. ما در معناي خاصي از اتحاد ملي سخن مي‌گوييم. اما اين‌جا بايد مراد مشخص باشد كه مليت را در چه معنايي به كار مي‌گيريم؛ به همان معنايي كه در بحث‌هاي غربي وجود دارد يا در معنايي متفاوت به كار مي‌بريم. اين دو معنا از زمين تا آسمان فرق دارد. اتحاد ملي اين نيست كه دوباره از آن كلمه، (كلمة الله) چرخشي بكنيم به كلمه قوميت و تشتت. اگر اصل ما محوريت توحيد مي‌باشد، پس مليت ما هم در نتيجه بايد با آن هم سو باشد و لذا اتحاد ملي را اگر بخواهيم معنا بكنيم اتحاد ملي نه اتحاد در مليت خاص، كه اين همان تشعب و شعوب و قبايل است كه براي تعارف در منطق قرآني صورت گرفته و ما در نتيجه بايد اين اتحاد ملي‌مان را در راستاي انسجام اسلامي‌مان قرار بدهيم، پس اگر اتحاد ملي را طوري تعريف بكنيم كه انسجام اسلامي ما را ناديده بگيرد اين كاملاً برخلاف مسيري خواهد بود كه بخواهيم به توحيد دعوت بكنيم، البته اين اتحاد ملي از جهتي هم گريز ناپذير است؛ يعني حالا كه ما در درون يك ملت فرصتي داريم، خودمان را آماده بكنيم براي ارتباط بيشتر با جهان اسلام؛ يعني به عنوان قطره‌اي با اعتصام به كلمة الله به درياي امت اسلامي وصل بشويم.

كلباسي: بالاخره اتحاد ملي يك تاكتيك است يا يك استراتژي؟

بهروزلك: اگر بخواهيم بين اين استراژي و تاكتيك فرقي بگذاريم طبعاً انسجام اسلامي يك راهبرد خواهد بود و اتحاد ملي يك تاكتيك، يعني همه ما مي‌خواهيم براساس توحيد دور هم جمع بشويم نه جاي ديگر؛ اين يك استراتژي است. طبعاً‌ اتحاد ملي يك تاكتيك خواهد بود، تاكتيك ميان بُردي براي زماني كه در يك كشور زندگي مي‌كنيم تا بتوانيم آماده پيوستن به كل جهان اسلام شويم؛ البته جهان اسلامي كه محور آن انسان كامل و منجي موعود است. اصلاً شروع انسجام اسلامي در درون اتحاد ملي نيز متصور است. ما در كشوري زندگي مي‌كنيم كه هم زيستي بين مذاهب، اديان و اقوام مختلف شكل گرفته است و اين خود مي‌تواند ما را به انسجام در جهان اسلام، حتي انسجام در توحيد بين اهل كتاب و مسلمانان برساند. ما بايد اتحاد را در راستاي انسجام، يعني راهبرد كلان مدنظر قرار دهيم. ما بايد انسجام اسلامي را هدف بگيريم و تاكتيك آن اتحاد ملي باشد، كه اين اتحاد ملي بايد سازگار با آن انسجام اسلامي باشد. براي ما اين بحث كليدي و مهمي بود كه مأخذ و ريشه اتحاد و انسجام را بدانيم كه حتماً توحيد است. غير از اين اگر بر چيزي ديگر جمع شديم بايد بدانيم كه با منطق اسلامي و منطق قرآني سازگار نخواهد بود.

پرسش دوم اين است كه درباره نقش مهدويت، به صورت خاص، در ايجاد اتحاد ملي و انسجام اسلامي بپرسيم و آن را به بحث بگذاريم. ما‌ به لحاظ اين‌كه در زمان مهدوي عليه السلام قرار گرفته‌ايم چگونه بايد از اتحاد ملي و انسجام اسلامي سخن بگوييم؟

كلباسي: راجع به اين نقش مهدويت در ايجاد وحدت، مؤلفه فكري اين مطلب كه وجود دارد، براي اين‌كه بحثي اجماعي است و حتي آنهايي كه تشكيك كرده‌اند ـ مثل ابن خلدون و رشيد رضا و فريد وجدي (از متأخرين) ـ، اينها از ناحيه آسيب‌ها دچار بحث انكار شدند؛ يعني آسيب‌‌هايي را ديدند، لذا اصل مطلب را انكاركردند. البته اين كارشان هم بيشتر از همين ديدگاه است؛ لذا مي‌بينيم خود اهل سنت هم چه كتاب‌‌هاي نيرومندي عليه اينها نوشته‌اند‌، مثلاً بسيوني در كتاب المهدي المنتظر في الاحاديث الصحيحة مي‌گويد: ابن خلدون چهار حديث دارد، ما چهل و شش حديث صحيح در مورد مثلاً‌ مهدويت داريم. پس اين يك اصلي است كه از نظر فكري وجود دارد. حالا منهاي آن اختلاف نظر‌ها كه مهدي شخص است يا نوعي است يا اين‌كه به دنيا آمده يا به دنيا نيامده و به دنيا خواهد آمد، پس اصل مطلب اين توان را دارد. از نظر اجتماعي هم اصولاً اهداف بزرگي كه ماهيت‌شان ماهيت وحدت بخشي باشد اين تأثير را دارند. ما يك وقت يك قله‌اي را نشان همه مي‌دهيم و همه مي‌بينند اين قله خيلي بلند است و همه نگاه به آن قله دارند و يك وقت يك تپه‌اي نشان مي‌دهند. مهدويت از نظر آرمان‌‌هايي كه در خود دارد كه يكي از آنها آرمان حكومت جهاني است؛ اصلاً مهدويت بدون حكومت جهاني چيزي نيست و اين حكومت جهاني در ذاتش وحدت خوابيده است؛ يعني بدون وحدت معنا ندارد؛ چه وحدت درون ديني و چه وحدت برون ديني، (يعني وحدت با اهل كتاب). پس اين ماهيتش علاوه بر اين‌كه آرمان‌هاي ديگري هم كه در مهدويت است، آرمان‌هايي است بين المللي، اگر ما فرض كنيم كه پان تركيسم يا عربيسم و ... را در نهايت، اينها مطرح مي‌كنند، البته در اين حدود مي‌مانند. اين نگاه‌ها، نگاه منطقه‌اي است، محلي است، آرمان‌هاي محدود است، ولي وقتي كه آرمان عدالت مطرح مي‌شود عدالت، يك امري مشترك بين همه ابناي بشر است. يا آرمان فقرزدايي مطرح مي‌شود اين آرماني است بين همه افراد بشر، دعايي است در ماه مبارك رمضان كه بيشتر آن آرمان جهاني است «اللهم اغن كل فقير، اللهم اشبع كل جائع، اللهم اصلح كل فاسد….‌» اين شعار‌ها هدف‌هايي است كه براي همه قابل تصور است و طبيعتاً اگر اين شعار‌ها به درستي مطرح بشود عرصه را براي وحدت فراهم خواهد ساخت؛ به شرط آن كه خود مهدويت، ابزاري براي تفرق نشود؛ چون ممكن است كسي از روي كج‌سليقگي، وقتي مهدويت را مطرح مي‌كند براي تفرقِ از آن بهره گيرد؛ يعني از روي جهل، اين كار را مي‌كند. وقتي ما از ماهيت مسئله و اصول اساسي فاصله بگيريم، هستند كساني (به خصوص، وهابي‌‌ها و غير آنها) كه بيايند خصوصيات عقايد شيعه را مطرح بكنند. به همين جهت؛ آن هدف كلي را بپوشانند؛ مسائل اختلافي مثلاً‌ سرداب و ... . بنابراين مايه‌‌هاي بحث وحدت در مهدويت نه تنها موجود است، بلكه ملموس و مشهود هست. اگر ما اين شعار‌ها و اين اهداف را در برابر ديدگان امت اسلامي قرار بدهيم، طبيعتاً مايه‌اي را براي وحدت و مسيري را براي حركت جمعي پديدار كرده‌ايم كه اين در مكانيسم حركت جامعه مي‌تواند به وحدت در عمل و وحدت در معنا منتهي بشود.

لك‌زايي: در ادامه بحث گذشته‌اي كه هم شما مطرح كرديد، هم حاج آقا كلباسي و به ويژه مبنايي كه براي وحدت ذكر كرديم كه توحيد بود و اتفاق نظر هم بر اين بود و همين طور ضرورت و اقتضائاتي كه جهان معاصر داشت، در پرتو آن بحث، ارتباط بين آموزه اتحاد ملي و انسجام اسلامي و به ويژه انسجام اسلامي با بحث مهدويت شايد درخشش بيشتري داشته باشد؛ به سبب اين‌كه مهدويت، آرماني است كه تحقق عملي و عيني رويارويي حق در برابر باطل و طاغوت است؛ اگر ما آمديم و گفتيم كه آرمان مشترك وحدت در طول تاريخ در سيره تمامي انبياي الهي و به تبع در سيره اوليا و اوصياي الهي رويارويي جبهه توحيد در برابر جبهه طاغوت است تجلي اين مسئله در آرمان مهدويت است؛ چنان كه به اعتقاد ما در سيره آن بزرگواران هم بوده؛ يعني آن‌جا هم همين بوده و جالب اين است كه توجه بكنيم كه آرمان‌هايي كه توده مردم دارند ـ چه مسلمان و حتي چه غير مسلمان ـ با اين آرمان وحدت دارد؛ به دليل اين‌كه وقتي با توده مردم مواجه مي‌شويم، مي‌بينيم دنبال عدالت هستند، دنبال امنيت هستند، دنبال حق هستند. از باطل، ظلم و طاغوت تنفر دارند. بنده تأملي داشتم درباره اين‌كه حكمت اين دستور الهي كه ما در نمازهايمان در ركعت اول و دوم حتماً بايد‌ سوره حمد را بخوانيم چيست؟ يك نكته اين است كه در سوره حمد ما داريم جايگاه خود را در ميان جريانات حاكم بر تاريخ و عصر و زمان خودمان و آينده تعيين مي‌كنيم. مي‌گوييم: (اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم)؛ خدايا ما را به راه راست هدايت كن، صراط مستقيم چيست؟ صراط كساني است كه به آنها نعمت داده است كه در آيات ديگر توضيح داده كه اين راه انبيا و شهدا و صديقين و صالحان است و جالب اين است كه در آيه ديگري مي‌فرمايد: (و ان اعبدوني هذا صراط مستقيم)؛ مرا عبادت كنيد، اين صراط مستقيم است و در آيه ديگري مي‌فرمايد: (و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون)، مي‌بينيم اينها همه به هم پيوند مي‌خورند. آرمان مهدويت مگر غير از اين است؟ آرمان مهدويت، آرماني است كه قرار است زمينه‌سازي بكند كه انسان‌ها بتوانند با آمادگي بيشتر و بهتر در اين صراط مستقيم حركت بكنند. آن‌وقت دو راه ديگر را نفي مي‌كند: يكي غير المغضوب عليهم، يكي هم ولاالضالين، مغضوبان، كساني هستند كه حق را مي‌دانند و انكار مي‌كنند، پا روي حق مي‌گذارند كه رئيسشان ابليس است و در طول تاريخ از فرعون كه نمونه قرآني آن است بگيريد تا بياد الان كه استكبار، نمونه مسلم آن است؛ اينها مثل ابليس مي‌گويند ما مصلح هستيم؛ در حالي كه نيستند. مي‌گويند ما طرف‌دار حقوق بشرهستيم؛ در حالي كه نيستند، مي‌گويند با تروريسم مبارزه مي‌كنيم ؛ در حالي كه تروريست‌ها دست پرورده‌‌هاي اينها هستند و گروه ديگر، گمراهان هستند كه طبيعتاً گمراهان با آموزه مهدويت و با آرمان مهدويت قابل هدايت هستند. بنابراين نسبتِ انسجام اسلامي با بحث مهدويت نسبت تلازم است. مي‌توانيم بگوييم اينها لازم و ملزوم هم هستند. اساساً انسجام اسلامي بدون هدايت الهي، بدون حركت بر مسير صراط مستقيم كه مسير هدايت الهي و رهبري الهي و رهبري حضرت حجت ارواحنا فداه است ـ كه آرمان مشترك تمام انسان‌هاست ـ هر چند ممكن است در اسامي اختلافاتي باشد، ولي در اصل آرمان در واقع اشتراك است و به نظر مي‌رسد كه آن كلمه «سواء» را ما در اين‌جا مي‌توانيم ببينيم.

از منظر ديگري اين بحث را به اين شكل هم مي‌توانيم مطرح بكنيم كه زندگي، يعني حركت، در واقع آن‌جايي كه زندگي ختم مي‌شود و پايان پيدا مي‌كند، ما مي‌گوييم مثلاً‌ فلاني مرد، معنايش اين است كه اين جسم از حركت ايستاد. در هر حركتي ما از يك نقطه‌اي دور مي‌شويم و به يك نقطه‌اي نزديك مي‌شويم. من انسان حركت مي‌كنم، انگيزه ‌هايي دارم كه من را به حركت در مي‌آورد و با توجه به اين محرك‌ها است كه من از يك نقطه‌اي دور مي‌شوم و به نقطه‌اي نزديك مي‌شوم. اگر كسي بخواهد براساس آموزه‌‌هاي توحيد حركت بكند لازمه اين حركتش اين است كه از بدي‌ها كه مظهرش طاغوت و شرك و عبادت اصنام است، دور شود و به سوي مقصد كه مقصد الهي است، مهدويت است، مسير انبيا، مسير اوصيا و مسير اولياست طي طريق بكند و در اين مسير برود و چون در يك حركت نمي‌شود ما بيش از يك مقصد نهايي داشته باشيم و اين مقصد نهايي هم بايد مشترك باشد براي كساني كه در يك مسير دارند حركت مي‌كنند،مي‌بينيم كه آن نقطه‌اي كه وحدت اين مسير را در واقع از الان و در گذشته و در آينده براي ما تعيين مي‌كند، اين نقطه رهبري الهي است. اين رهبري الهي در عصر ظهور و حضور با وجود مبارك معصوم تحقق پيدا مي‌كند. در عصر غيبت مي‌گوييم با نائب معصوم تحقق پيدا مي‌كند و در پايان تاريخ اسلامي ما و در اديان الهي با ظهور يك منجي تحقق پيدا مي‌كند، پس اين محور مشتركي است كه اين انسجام بر حول و محور آن صورت مي‌گيرد و تحقق پيدا مي‌كند.

بهروزلك: فكر مي‌كنم ارتباط انسجام اسلامي با مهدويت را از دو جهتِ شخص حضرت ولي عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف و هم‌چنين مهدويت به معناي باور به مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف مي‌توانيم تفكيك و دسته بندي بكنيم. كاركرد خود شخص امام زمان عليه السلام از سه جهت با انسجام اسلامي مرتبط است؛ جهت اول اين است كه در واقع، طبق آموزه‌‌هاي اسلامي كه همه مذاهب اسلامي، اين را به نوعي قبول دارند و در قرآن هم مورد تأكيد قرار گرفته است، شخص امام، معيار حق و باطل، معيار راه صحيح، راه مستقيم و راه غير مستقيم است. از نظر قرآن (كل شي احصيناه في امام مبين) يعني در واقع هر چيزي در وجود امام احصا شده است و هم‌چنين در قرآن داريم كه (يوم ندعوا كل اناسٍ بامامهم) و اين تأكيد جدي است. وجود حضرت؛ مايز‌حق و باطل است؛ پس از اين جهت مي‌بينيم كه شخص امام چقدر مهم است.

نكته دوم اين است كه حضرت در واقع هر چند به لحاظ وجودي چنين وحدتي را مي‌تواند ايجاد بكند، اما نقش الگويي وي نيز مهم است. حضرت، مرجع و الگو است؛ يعني ما بايد با اسوه قرار دادن براي خودمان او را معيار زندگي خود قرار دهيم. شما اگر فرض كنيد تك تك انسان‌ها، تك تك مسلمانان، حضرت را از اين جهت نگاه كنند كه امام و الگوست؛ اين امام و الگو بودن چقدر براي ايجاد انسجام اسلامي مؤثر است. ما همگي سعي مي‌كنيم مثل حضرت بشويم. حضرت علي عليه السلام در نهج البلاغه عبارت زيبايي دارند و مي‌فرمايد: «ألا إنَّ لكل مأمومٍ امامٌ»در همان نامه‌اي كه به عثمان بن حنيف مي‌نويسند مي‌گويند كه آقاي عثمان ديگران و شما كه مي‌خواهيد زندگي بكنيد، امام شما كه من باشم اين گونه زندگي مي‌كنم. پس اگر ما حضرت را به عنوان الگو و اسوه حسنه نگاه بكنيم، طبعاً‌ همه اين گونه نگاه بكنند، برايند و ‌ جمع چنين نگاه‌‌هايي اين خواهد بود كه همه به يك رنگ در بياييم. همه به صبغه الهي در بياييم كه امام در صبغه الهي ذوب شدند و ما با پيروي از الگوي امام، رنگ واحدي بگيريم.

سومين نگاهي كه در شخص امام وجود دارد همان طور كه حاج آقاي كلباسي فرمودند، ما بحث امامت را مي‌توانيم هم از سر شروع بكنيم و هم از آخرين امام، خاتم الائمه و خاتم الاوصيا شروع بكنيم. در اين‌كه ائمه چگونه شروع شدند و چگونه شده است، شايد در بين اهل سنت و شيعه اختلاف قرائت وجود داشته باشد؛ اما همگي مشتركيم در اين‌كه شخصي در آخرالزمان ظهور خواهد كرد كه جامع الكلمة علي التقوي خواهد بود. همگي معتقدند مهدويت چيزي است كه در آينده محقق خواهد شد؛ يعني به جامعه مهدوي، به عنوان آرمان شهر نگاه مي‌كنيم و از آن براي حال خودمان الگو و نسخه اخذ مي‌كنيم. در تأمل بيشتر در نقش انسجام بخش آرمان‌شهر مهدوي مي‌توانيم به سه نكته توجه كنيم: نكته اول اين است كه چرا واقعاً‌ در آخر الزمان حتماً بايد يك جامعه آرماني محقق بشود؟ آيا نمي‌شد كه دنيا بدون پيدا شدن و تحقق چنين آرمان شهري به سرانجام برسد و طبعاً در قيامت در بهشت و جهنم انسان‌ها به پاداش و مجازات اعمالشان برسند؟ آيا نمي‌شد كه خداوند اين مرحله تحقق دنيايي پيروزي حق بر باطل را حذف كند تا در بهشت و جهنم سرائر هويدا بشود «يوم تبلي السرائر»؟ من فكر مي‌كنم از اين جهت يك نگاه خطي و يك نگاه ـ در واقع ـ آينده نگرانه به تاريخ مي‌توانيم بكنيم. نگاه آينده نگرانه ما به تاريخ اين است كه جهان، عرصه نزاع حق و باطل است. خداوند حتماً در اين جهان، حق را پيروز خواهد كرد كه به باطل در اين جهان هم نشان بدهد كه در واقع، باطل از بين رفتني است. پس از اين جهت، آرمان شهر، خودش مظهر تجلي و پيروزي حق و يك دست شدن جهان است، همان تعبيري كه شما فرموديد جالب بود كه صراط مستقيم كه خداوند به عبادت خودش دعوت مي‌كند به تعبيري خودش، نشانه يك نوع انسجام است، پس از اين جهت كه در آينده حتماً پيروزي حق بر باطل محقق خواهد شد و اين نشان مي‌دهد كه انسجام با پيروزي حق محقق خواهد شد. بدين جهت آرمان‌شهر و تحقق آن در آينده، خود نشانه منسجم شدن و يك دست شدن است؛ آن هم به صورت واقعي و كامل. نكته دوم، جهت الگويي آرمان شهر است. ما هميشه مي‌خواهيم بگوييم آرمان شهر كجاست؟ وضعيت توسعه يافتگي كجاست؟ وضعيتي كه رشد و پايان تاريخ است كجاست؟ كه از او براي زندگي كنوني درس بگيريم. خب اگر اولين نكته بُعد هستي شناسي داشته است، بُعد دوم، بُعد الگويي محض دارد. بُعد الگويي محض اين است كه آرمان شهر، تابلو و گروه مرجع است براي هر جامعه‌اي. اگر جامعه‌اي بخواهد خودش را اصلاح بكند و توسعه پيدا بكند چنين جامعه‌اي مي‌تواند به آرمان شهر و زيبا شهر نگاه بكند و ببيند در آن زيبا شهر چه زيبايي‌ها وجود دارد و ما براي جامعه كنوني‌مان آنها را بگيريم. در اين‌جا آرمان شهر با نقش الگويي خودش، انسجام بخش است. سومين نكته‌اي كه در باب آرمان شهر وجود دارد، نوع انسجام و ماهيت كاركردي آرمان شهر است. از اين جهت هم مي‌بينيم اوج انسجام است. شايد اين بحث را در آرمان شهري و نقش و محوريت امام و رئيس اول در فلسفه سياسي فارابي هم مي‌بينيم. مدينه فاضله فارابي هم حول وجود مبارك رئيس اول ساخته مي‌شود. رئيس اول كسي است كه با شناخت حقايق از طريق اتصال به عقول مي‌تواند بهترين خيرات را براي جامعه فاضله خودش به ارمغان بياورد. در جامعه مهدوي و آرمان شهر مهدوي هم شخص امام كاملاً‌ محوريست و همه بر حول و محور او قرار آآدارند و به وحدت مي‌رسند، پس آرمان شهر مهدوي يك جامعه‌اي است همگن و واحد و يكپارچه؛ اما اين يكپارچگي به سبب اعتقاد به نژاد و قوميت نيست؛ براساس يك نقش و محوريت شخص انسان كامل است، پس اين انسان كامل نقش كليدي دارد. حول و حوش اين انسان كامل است كه افراد با هم متحد مي‌شوند. آن تعبيري كه دكتر لك ‌زايي در رابطه با توحيد داشتند كه (و ان اعبدوني هذا صراط مستقيم)؛ در فقره دعاي افتتاح هم آمده «اللهم انّا نرغبُ اليك في دولة كريمة، تعزبها الاسلام و اهله» بعد از آن طرف (ان الدين عندا.. الاسلام و من يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه) اين عزت اسلام همان اوج تسليم است. جالب اين‌جاست افرادي هم كه در جامعه مهدوي هستند، دعوت به توحيد مي‌كنند. (و تجعلنا فيها من الدعاة الي طاعتك والقاده الي سبيلك) يعني كاركرد جامعه به همان بُعد توحيدي جهت گيري شده است. فكر مي‌كنم اين سه نكته را، هم سه تاي اولي كه در وجود حضرت است و هم سه تاي دومي كه در آرمان شهر مهدوي است لحاظ بكنيم مي‌توانيم توضيح دهيم كه آموزه مهدويت چطور انسجام مي‌بخشد.